

جنبش کارگری ایران :

بیم ها و امید ها

(یک بررسی شتابزده)

*

از عمر جنبش کارگری ایران، نزدیک به ۱۰۰ سال می گذرد. این جنبش، پیش از آغاز پاکشائی صنایع جدید و پایه ریزی کارخانه های بزرگ صنعتی در کشور؛ آغاز شده است. این جنبش، در همان حال، با تجدید حیات جامعه ی ایرانی و پیدایش نخستین نشانه های مدرنیته در کشور؛ همراه و همزاد است. انقلاب مشروطیت، نقش مهمی در این زایش و بالندگی جنبش کارگری بازی می کند؛ و زمینه ی مناسب و لازم را برای تحزب و تشکل یابی کارگران ایران به مثابه ی یک طبقه، بازی می نماید.

تا پیش از این انقلاب، دو قدرت استعماری روس و انگلیس، با اعمال فشار بر دربار ضعیف قاجار، مانع از احداث کارخانه های صنعتی در ایران می شدند. «امتیازات» ی که یکی از این دو قدرت فائقه ی زمان از شاهان قاجار می گرفت، با مقاومت و برابر خواهی قدرت دیگر مواجه می شد. تنها کسی که در این میانه، تاراج می شد؛ ملت ما بود؛ و آنچه به تاراج می رفت، منابع و ثروت های ملی ما بود. چیزی از این بذل و بخشش ها، نصیب مردم ما نشد.

انقلاب مشروطیت، با هدف خاتمه دادن به این اعمال نفوذا و ممانعت و جلو گرفتن از غارت کشور و برداشتن موانع موجود بر سر راه توسعه و پیشرفت آن؛ صورت گرفت. بر بستر این توسعه و پیشرفت است که طبقه ی کارگر میهن ما، به موازات توسعه و پیشرفت ناهماهنگ صنعتی کشور، ناشی از «حمله» و «ضد حمله» های مردم و نیروهای مردمی داخلی از یک سو و نیروهای وابسته به خارج و بیگانگان حامی آنها از سوی دیگر؛ بافت و

خیزهائی، امکان گسترش و رشد می یابد.

در شرایطی که کفه ی ترازو، به سود مردم و نیروهای مردمی سنگین می شد؛ امکانات برای تحزب و سازمان یابی طبقه ی کارگر نیز فراهم می شد. سال های پس از انقلاب مشروطه تا کودتای سید ضیاء - رضاخان، سال های پس از اخراج رضاشاه از ایران تا کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و همچنین سالهای سست شدن پیچ و مهره های رژیم شاه و نهایتاً برچیده شدن آن تا آغاز سیستماتیک سرکوب و پایمال شدن دست آوردهای انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ توسط ارتجاع دینی؛ ظرف ها و فضاها باز و آزاد برای سازمان یابی طبقه ی کارگر[هم چون دیگر طبقات و اقشار]، را فراهم کرد.

پس از به هم خوردن این تعادل به زیان مردم و نیروهای مردمی، ناشی از تیغ کشیدن طبقه ی حاکمه به روی مردم، با، یا، بی دخالت بیگانگان به هواداری از شریک های تجاری و یا دست نشانندگان ایرانی شان؛ است که همه ی آنچه تا آن زمان رشته شده بود، پنبه می شود. و روز از نو و روزی از نو. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، کودتای نا موفق ۲۳ تیر ۱۳۲۱، کودتای ۲۵ و سپس ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کودتای ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ از آن جمله اند.

دست اندازی ها و اعمال نفوذهای قدرت های بزرگ، از خیلی پیش تر از اینها؛ آغاز شده بود. زمانی که «شاه عباس صفوی» با یاری گرفتن از ناوگان دریایی انگلیس، پرتغالی های مهاجم را از بندر «گمبرون» [بندر عباس]، بیرون کرد؛ موش دوانی ها و دخالت ها و بهره بری های انگلیس ها، آغاز شد. پس از بالا گرفتن حضور قدرت های غربی در منطقه، که با دوران ذلت بار سلطنت قاجاریه هم زمان است؛ ایران به مهره ای در منازعات اروپائی این قدرت ها تبدیل می گردد. این امر، بر همه ی جنبه های زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ما؛ تأثیر خود را گذاشت.

هجوم کالاهای خارجی به بازارهای داخلی، بی آنکه با مانعی روبرو شود؛ تعطیلی پُر دامنه ی کارگاه ها و مانوفاکتورهای کشور و خانه خرابی تولید کنندگان داخلی را، به همراه دارد. تولیدات این کارگاه ها، قادر به رقابت با این کالاها که به بهائی بسیار نازل، عرضه می

شد؛ نبودند. سرازیر شدنِ مَنسوجات [پارچه] به بازارِ بی در و پیکرِ ایران [همانندِ هند]، بخشی از سیاستِ استعماریِ دولتِ «انگلیس» بود؛ که برای خالی کردنِ صحنه از «رقیب» و هر «رقابت»ی از سوی این تولیدکنندگان؛ نابودی تولیدِ داخلی و ملی ایران و وابسته کردنِ کشورِ ما به خود را، تعقیب می کرد.

مُراجعه ی صاحبان کارگاه های ابریشم بافی به «محمد شاه قاجار» و طرح مسائل و مشکلاتی که ورودِ پارچه های فاستونی انگلیسی برای این تولیدکنندگان، بوجود آورده بود؛ از شرایطی که این گروه با آن دست به گریبان بودند؛ سخن می گوید.

[مُشابه ی این شکوه و شکایت در زمانِ «محمد رضا شاه پهلوی»، به دفعات از سوی سرمایه داران داخلی، صورت گرفت؛ که یک نمونه ی آن، شکایتِ صاحبِ کارخانه ی لوله سازی «نوردِ اهواز» [شهریار] به شاه است. نمونه ی دیگر، خودکشیِ «همدانیان»، سرمایه دارِ اصفهانی در اعتراضِ به موانعی که به او تحمیل کرده بودند؛ می باشد.]

این روندِ روز افزونِ دخالت ها و اعمالِ نَفوذها، که تا به امروز ادامه یافته است؛ و با رشوه دادن به مأموران و مسئولانِ حکومتی، از صدر تا ذیل، و فساد و سرسپردگی آنها به قدرت های بزرگ به همراه بود؛ نتایج و ثمراتِ ویرانگرِ خود را باقی گذاشت. رُشدِ درون زای جامعه ی ما سد شد؛ و حیاتِ اقتصادی جامعه ی ما، همانندِ حیاتِ سیاسی آن، تابعی از منافع و خواست های قدرت های بزرگ گردید. این امر، طبعاً تأثیرِ خود را بر رُشد و توسعه ی کمی و کیفی طبقه ی کارگرِ میهن ما نیز، به جای گذارده است.

به هر روی؛ نخستین تشکّل های کارگری، خیلی پیش از انقلابِ مشروطه، در میان کارگران باراندازها و کَرَجی رانان روی دریای خزر، پا گرفت. پس از آن، کارگران چاپخانه ها و قهوه خانه ها و کافه ها و مسافرخانه (هتل) ها و کارگران حُجره های بازار و کارگران سایر بخش های خدماتی؛ در پی آمدند.

در سال های نُخست قدرت یابی رضاشاه و پیش از آغازِ تَهْجُم او به احزابِ سیاسی و تشکّل های کارگری، کارگران به مثابه یک طبقه ی اجتماعی که حرفی برای گفتن دارد و می تواند بر مُعادلاتِ سیاسی موجود در جامعه تأثیر بگذارد؛ مطرح شده بودند.

سازمان یابی کارگران، به موازات و در راستای پیدائی و گسترش شتابان انجمن ها و جمعیت های دموکراتیک و تشکل یابی و سازمان یابی سایر اقشار و گروه های اجتماعی از جمله زنان، انجام می گرفت. آشکار است که کمونیست ها، در پشت این کارها قرار داشتند.

تمام این سال ها با اعتراضات و اعتصابات کارگری و طرح خواسته های صنفی و سیاسی از سوی کارگران؛ به همراه بود. حق تشکل یابی و سازمان دهی، به عنوان یک حق مسلم و طبیعی و بی چون و چرا، کاملاً جا افتاده بود. ناشی از مبارزاتی که در این دوره صورت گرفت، تغییر چشم گیری در شرایط زندگی کارگران و محیط های کار؛ بوجود آمد. با آغاز سرکوب و اختناق، که پس از خلع سلطنت از احمدشاه قاجار و انجام تاجگذاری و تثبیت پایه های قدرت دیکتاتور [رضاشاه]، بر مردم میهن ما اعمال شد؛ تمام یا بیشتر دستاوردهای جنبش کارگری و دموکراتیک کشور، توسط دیکتاتور، پایمال شد. به نظر می آمد که خود نمودن دیکتاتوری به نام "رضاشاه" برای پامال کردن این ره آوردهای "انقلاب مشروطه"، بوده است.

"حزب کمونیست" که تا پای "نماینده بورژوازی ملی" خواندن "رضاشاه" پیش رفته بود، "منحل" اعلام شد و اعضای آن، تعقیب و سرکوب شدند. رهبران و فعالان کارگری، تماماً دستگیر و تا پایان "عصر طلایی" دیکتاتوری در آغاز جنگ جهانی دوم و اخراج دیکتاتور از ایران به وسیله ی "متفقین" [روس و انگلیس و آمریکا] که کشور ما را اشغال کرده بودند؛ در زندان ماندند.

با این همه، گونه ای "رشد" اقتصادی و صنعتی، که شاخص و مُمیزه ی آن، کنترل و سیطره ی "دولت" بر همه و هرگونه فعالیت تولیدی و اقتصادی بود؛ در این دوره، مشاهده می شود. برای نمونه می توان از "راه آهن دولتی ایران"، "دُخانیات"، "صنایع نظامی"، "ذوب آهن" ی که امکان به کار افتادن را نیافت، انبارهای غله [سیلوا]، کارخانه های قند، سیمان، نساجی [نخ ریسی، پارچه بافی و گونی بافی] و .. و هم چنین کارخانه هائی که توسط رضاشاه با خلع ید از صاحبان آنها تصاحب گردید؛ نام بُرد. مناطق نفتی

کشور [عمدتاً در خوزستان]، که در دست «شرکت نفت انگلیس و ایران» [بخوان : دولت انگلیس]، بود؛ حساب جداگانه ای داشت.

«بخش خصوصی»، برای رشد و گسترش خود با مانع «بخش دولتی» [که با منافع دربار و رضاشاه گره خورده بود]، رو به رو بود. چند کارخانه ی کبریت سازی، کارخانه های فصلی چای، توتون کوبی و .. و شمارِ معینی کارگاه های صنعتی و تولیدی [صابون پزی، سَمَاور سازی، آهنگری و .. که مهم ترین آنها «ارج» (مُرکب از سه کارگاه : آهنگری، ریخته گری و جوشکاری) بود]، در کنار کارخانه های دولتی؛ «بخش صنعت» کشور را ؛ تشکیل می داد.

هزارها کارگاه کوچک خانگی که کارگاه های قالی بافی، مهم ترین آنها بود؛ و کارگاه های پیشه وران [کفاشان و ..]، را باید به این سیاهه افزود. درآمدِ دریافتی از صادراتِ نفتِ خام، بخش عمده و اساسی و تعیین کننده ی «درآمد ملی» کشور را در این دوره ؛ تشکیل می داد. و پُر واضح است که کارگران شاغل در صنعتِ نفت، در کنار کارگران ساختمانی [راه سازی، خانه سازی و ..]، بالاترین رقمِ شاغلان «بخش صنعت» را به خود، اختصاص می دادند.

از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۲۲، مرحله ی سازمان یابی و تشکّل پذیری سریع و شتابان طبقه ی کارگر کشور، پا به پای ایجاد و پای گیریِ فعالیت های تولیدی جدید و نیز گسترش کارخانه ها و کارگاه های بزرگ قدیم، آغاز و پی گرفته می شود. مبارزات ملی کردن صنعت نفت به رهبری دکتر مُصدق؛ طبقه ی کارگر را به مثابه ستون فقرات و بزرگترین تکیه گاه و پشتیبان، در کنار خود دارد .

اکنون، کارگران در تمام مناطق نفتی [خوزستان] و در هزارها کارگاه و کارخانه ی کوچک و بزرگ صنعتی دولتی و خصوصی در شهرهای بزرگی نظیر اصفهان، تبریز .. ، علاوه بر تهران؛ در سندیکاهها و اتحادیه های صنفی خویش، متشکل شده اند؛ و از يك مرکزِ هماهنگ کننده به نام «شورای متحدّه ی مرکزی کارگران»، نیز برخوردار می باشند. «حزب توده ایران»، به عنوان تنها سازمان مدّعی رهبری طبقه ی کارگر، علی رغم نفوذ و اتوریته

در این سازمان، قادر به انجام نقش در خور، در آن نمی باشد.

با کودتای ۲۸ مرداد، آنچه که با خون دل و با جان فشانی کارگران شکل گرفته بود؛ مورد تجاوز و دستبرد کودتاچیان قرار گرفت. سرکوب جنبش کارگری، با تعقیب و به زندان انداختن و اخراج کارگران، انحلال تشکلات های کارگری و اعدام فعالین آن؛ به موازات سرکوب و قلع و قمع سازمان های سیاسی [حزب توده و جبهه ملی]، در دستور کار کودتاچیان قرار می گیرد.

نخستین قربانی این تجاوز، صنعت نفت و کارگران این بخش مهم و حیاتی و یکی از کانون های اصلی مبارزات برای ملی کردن نفت و مبارزه و ستیز با دربار وابسته به امپریالیسم، می باشد. با اجرای طرح ضد کارگری "بازخرید سنوات خدمت" (سالی دو ماه)، که پس از انعقاد قرارداد با "کنرسیوم بین المللی نفت" توسط رژیم کودتا؛ و به بهانه ی "اتوماسیون" و "مدرنیزاسیون" تأسیسات شرکت نفت، صورت گرفت؛ شمار کارگران در این بخش، از ۹۰،۰۰۰ به ۹،۰۰۰ نفر، کاهش داده می شود.

اما، این بار، کارگران از چنان تجاربی برخوردار بودند که میدان را به سادگی ترک نکنند. در تمام دوران سیاه سیطره ی فرمانداری نظامی، که پس از کودتا کمربت قلع و قمع جنبش کارگری بسته بود و پس از آن؛ کارگران آنی از پای نه نشستند و با دست کشیدن از کار و اعتصاب و کم کاری و شکل های دیگر مبارزاتی، همواره عرصه را بر دشمنان مردم تنگ کردند.

بیست و پنج سالی، که ورطه ی میان کودتای ۲۸ مرداد تا انقلابی که به حذف شاه از قدرت و انقراض "سلسله ی پهلوی" انجامید، را پُر می کند؛ از نظر صنعتی شدن کشور و گسترش کمی و کیفی طبقه ی کارگر کشور ما، از اهمیت زیادی برخوردار است. در این دوره، با جاری شدن سیل سرمایه های خارجی به کشورمان روبرو هستیم. کودتا، امنیت لازم و ضروری برای تضمین سود دهی این سرمایه ها را فراهم کرده بود. با این همه، نفت و درآمدهای حاصله از آن؛ کماکان سهم عمده و تعیین کننده [۹۰ درصد] درآمد ملی کشور را تشکیل می دهد. "ملی کردن" منابع آب، جنگل ها، مراتع و .. که از جمله "شاه

بیت" های "انقلاب سفید"، می باشند؛ دروازه هائی بود که شاه به روی سرمایه های خارجی و انحصارات مالی بین المللی، گشود.

ورود سرمایه های خارجی ؛ که پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد، شتاب بیشتری پیدا می کند؛ در آغاز [دهه ی ۲۰ و ۴۰ خورشیدی- دهه ی ۵۰ - ۶۰ میلادی] ، به صنایع "موتناژ" [رادیو، تلویزیون و یخچال و سپس اتومبیل های سواری و ماشین های کشاورزی و راه سازی و ..]، روی می آورد ؛ و در پایان دهه ی ۵۰ (۷۰ میلادی)، عرصه های تولید بخشی [شمش آلومینیوم، شمش مس ، شمش فولاد و ..] تا تمام یا نزدیک به تمام مرحله ی تولید کالاهای صنعتی و سرمایه ای؛ را در بر می گیرد.

پُر واضح است که بخش عمده ی این سرمایه ها را، سرمایه ی آمریکائی؛ تشکیل می دهد. تنها در یک مقطع زمانی [سالهای پایانی دهه ی ۴۰ و سالهای آغاز دهه ی ۵۰]، سرمایه های روسی [ذوب آهن اصفهان و ..]، پیشی می گیرد.

گفته می شود که بخش بزرگی از "صنایع آلوده" [صنایع نفت و پترو شیمی، آلومینیوم سازی، ذوب آهن و ..]، در جریان "تقسیم جهانی کار" ؛ نصیب ایران می شود. صنایع الکترونیک، صنایع نظامی و مانند اینها، همچنان در انحصار "غرب" باقی می ماند. هرچه هست، در آستانه ی انقراض سلسله ی پهلوی، "شهر های صنعتی" چندی در کناره ی شهرهای بزرگ و بعضاً مراکز پُر جمعیت استان، پا می گیرند.

نمونه ی برجسته ی آنها، شهر صنعتی " البرز" در نزدیکی " قزوین" است. ویژگی صنایعی که در این سالها به کشور ما پا می گشایند، "سرمایه بر" بودن آنهاست تا "کار بر" بودن. برای نمونه : جمع کارکنان ۱۴۰ کارخانه ی بزرگ شهر صنعتی " البرز"، ۱۵،۰۰۰ نفر، است. تصمیم گیری در باره ی تولید، ادامه ی تولید و یا تعطیل کردن و برچیدن این کارخانه ها و فعالیت ها هم در کشورهای "متروپل"، صورت می گرفت.

"رونق" اقتصادی ادعائی رژیم شاه، که به بهای داغان شدن "بخش کشاورزی" [تأمین نیروی کار مورد نیاز بخش صنعت از راه مهاجرت ابرون کوچی] روستائیان (به دنبال "اصلاحات ارضی") به شهرها و قطب های صنعتی]، به دست آمده بود؛ با استثمار بی

رَحمانه وَ سَبُعانه ی کارگران ؛ به هَمراه بود. کارگران، از حَقِّ عَضویتِ دَرِ سَنَدیکاهای غَیرِ وابسته وَ داشتنِ اتّحادیه های صِنفی مُسْتَقِلّ خویشت، مَحروم بودند. با طَرَحِ کوچکتَرینِ خواسته ی حَقِّ طَلّلبانه از سوی کارگران؛ سَر وَ کارشان با «ساواک» شاه، کُتْکِ خوردنِ وَ شِکْنَجِه وَ آزار وَ اِخْرَاجِ وَ تَبْعیدِ وَ پِی آمدهای بَعْدیِ آن [مَفقود شدنِ وَ ..] ؛ بود.

صُدورِ سَرْمایه های امپِریالیستی از سوی قُدْرتهای بزرگِ جهانی وَ غول های مالیِ بین المللیِ به کِشورِ ما، از اَوَخرِ سَدِه ی ۱۹ وَ اَغازِ سَدِه ی ۲۰ اَغاز شده بود. این دوره ، که با سَلطنتِ شاهانِ بی کفایتِ وَ نالایقِ قاجار، چون «ناصر الدین شاه» ، «مُظفَر الدین شاه» وَ «احمد شاه»، هَم زَمَانِ است؛ با «امتیازات» ی که به بیگانگان داده شد، مَشخّص می شود. مَعروف ترین آنها، «امتیازِ تَنباکو» است که به «واقعه ی رِژی» مَعروف شد؛ وَ به دلیلِ اعتراضِ مردمِ وَ شورشِ که در گرفت، لغو شد. «امتیازِ» پُر اهمیتی که سایه ی آن، هَمچنان بَر حیاتِ سیاسی وَ اِقتصادیِ میهنِ ما سَنگینی می کند، امتیازِ «نفت» است که نَخست به «رویتر» وَ سِپَس به «دارسی» ، «اعطا» شد. این «امتیازات»، طَبَعاً با صُدورِ سَرْمایه به کِشورِمان، مُلازمِ وَ هَمراه بود.

نوع ، حَجمِ وَ مَنبَعِ وَ مَنشاءِ سَرْمایه های صادر شده ؛ به شناسائیِ ساختِ وَ تَرَکیبِ دَسْتگاهِ حاکمه در کِشورِ، کُمکِ زیادی می کند. زَمانی، دو بانکِ : «انگلیس» ی «شاهنشاهی» وَ «روس» ی «استِقراضی»؛ تَعیین کننده وَ هادیِ حَظِّ مَشی های سیاسی وَ اِقتصادی در کِشورِ ما بودند. انقلابِ مَشروطه، ایده ی «بانکِ ملی» را با خود به هَمراه آورد.

با نَزْدیک شدنِ رضاشاه به آلمانِ نازی وَ فَعّال شدنِ آلمانها در زندگیِ سیاسی وَ اِقتصادیِ ایران، بَر حَجمِ سَرْمایه گذاریِ آلمانها به گونه ی چشم گیری افزوده شد [اِحداثِ راه آهنِ سَراسری که دریایِ مازندران را به خلیجِ فارس وصل کرد، اَغاز به بَر پا داشتنِ کارخانه ی ذوبِ آهنِ وَ ..] . با این همه، وابستگیِ رضاشاه به دَرآمدهای حاصله از صادراتِ نَفْتِ خام ؛ تَدَومِ وابستگیِ او به اِنگلیس ها را برای هَمیشه تَضْمین می کرد.

پس از اِخْرَاجِ دیکتاتور از ایران، صُدورِ سَرْمایه های آمِریکائی، شتابِ بَیشتری گرفت ؛ وَ

پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، آمریکا به شکل ۵۰-۵۰ در اقتصاد و سیاست ایران، سهم شد. ترکیب هیأت حاکمه، که با این کودتا به نفع آمریکا تغییر کرده بود؛ با «انقلاب سفید» شاه، کاملاً به نفع این ابر قدرت امپریالیستی، تغییر یافت و شاید بتوان گفت که به ۱۰۰ در ۱۰۰ رسید.

ضروری است تا در اینجا به دو بانک «توسعه ی اقتصادی» و «اعتبارات صنعتی»، که غول های مالی امپریالیستی، از جمله سهامداران و در واقع اداره کنندگان آن بودند؛ اشاره ای بکنم. این دو بانک، در این دوره فعال اند. این دو، به «آن» که در همکاری و انبازی [شریک شدن] با کپانی [شرکت] های مورد نظر این بانک ها و در چارچوب سیاست های آنها و در راستای سیاست وابسته کردن هرچه بیشتر کارهای اقتصادی و تولیدی موجود به خارج، فعالیت می کرد؛ وام می دادند. یک شرط دیگر، شریک کردن یکی از اعضای خاندان «پهلوی» در سرمایه گذاری خود بود .. و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

آن چه در تمام این کنش ها و واکنش ها و بده بستان ها به حساب نمی آمد، مردم ایران و کارگران و زحمتکشان کشور؛ و اینکه پاسخ و واکنش آنان به این فعل و انفعالات چه خواهد بود، بودند.

بر خلاف انتظار، پیش بینی ها و خواست و آرزوهای شاه و سرمایه داران وابسته [کمپرادور] حامی او و انحصارات مالی امپریالیستی؛ در فاصله زمانی پس از کودتا تا انقلاب ۵۷-۵۶، ما همیشه شاهد اعتصابات مکرر کارگری [در کنار اعتراضات و اعتصابات کارمندی، دانشجویی و دانش آموزی، معلنان و ..]، هستیم :

اعتصابات مکرر در پالایشگاه آبادان و در سایر مناطق نفتی، اعتصابات کارگران کوره پزخانه ها، اعتصاب کفشان، کارگران نانوائی ها، اعتصاب کارگران «جهان چیت» و نساجی های دیگر در اصفهان و .. ، اعتصاب کارگران معدن ذغال سنگ «سنگ رود» [البرز]، اعتصاب ماهی گیران شمال در اعتراض به دست درازی های سازمان غارتگر «شیلات» به زندگی آنها و .. ؛ نمونه هایی اندک از اعتراضات و مبارزات کارگری در این دوره می

باشد.

و نهایتاً این کارگران هستند که حرف آخر را می زنند و با اعتصابات یکپارچه ی خود، کمرِ رژیَمِ وابسته و دیکتاتوری شاه را می شکنند. و این کارگران نفت هستند که با بستن شیرهای نفت، شریان حیاتی این دیکتاتوری را قطع می کنند.

این بار هم ، ناشی از سرکوب و ترورِ حاکم در دوران سیاه دیکتاتوری شاه ؛ گروه ها و سازمان های سیاسی چپ، که به پیشواز انقلاب رفتند؛ از آن توان و نیروی رهبری کنندگی که در خور این انقلاب باشد، برخوردار نبودند. و به همین دلیل، بخش های عقب مانده و واپس گرای بورژوازی و خُرده بورژوازی بر گُرده انقلاب سوار شدند و آن را به کَجراه کشاندند.

اما، حَمام های خونی که سرمایه داران به قدرت رسیده ی پس از سرنگونی شاه، از کُشتار کارگران [نمایندگان شوراهای کارگری و فعّالان احزاب و گروه ها و سازمانهای چپ]، به راه انداختند نیز نتوانست "مدینه فاضله" آرمانی این نو کیسه ها را برایشان ایجاد نماید. و باز این کارگران اُند که همواره ، موی دماغ این خادمانِ الله و مَخدومانِ سرمایه داران؛ بوده و هستند.

در شرایطی که ادامه ی حاکمیت باندهای سیاه مافیائی دینی، هر روزه به تباهی فزاینده ی نیروهای تولیدی بیشتری در کشور و ویرانی روز افزون اقتصاد (صنعت و کشاورزی) آن، دامَن می زند؛ و هر روزه شاهدِ چوبِ حراجِ زدن به ثروت های ملی کشور از يك سو و بسته شدنِ کارخانه های تازه ای و بیکار سازی های هرچه بیشتری از سوی دیگر هستیم؛ روزی نیست که شاهدِ اجتماعات و راه پیمائی ها و اعتراض های تازه ی کارگرانی که «حقوق های عقب مانده» ی خود را طلب می کنند؛ نباشیم.

شگفتی اینجاست که در شرایطِ حاکمیتِ نمایندگانِ دزد و مال اُندوز «الله» ؛ مَبارزه ی کارگران، پیش از هر چیز، حَوْلِ خواستِ مُمانعتِ از تعطیلی کارخانه ها و بیرون کشیدنِ حقوق و دستمزدِ به سِرقت رفته ی خویش از حُلُقومِ این شیادان لَباده پوش؛ تَمَرکُز یافته است.

بَخْشِ اَنْگَلِي تِجَارِي وَ دَلَالِ بُوْرژُوَازِي، که در تمام دورانِ حُکومتِ دینداران [همانندِ دورانِ شاه]، [با سَر دادنِ هَمیشگیِ شُعَارِ توخالی "دِفَاعِ از مُسْتَضْعَفَان"]؛ بیشترین سود را از غارت و چپاولِ ثروتِ های مَلِي ما برده اند؛ با يك برنامه ی حساب شده، و پَس از ماه ها به تَعْوِيقِ اَفْکَنْدَنِ وَ نِپَرْدَاخْتَنِ حُقُوقِ وَ دَسْتْمُزِدِ کارگران؛ اقدام به بَسْتَنِ کارخانه ها وَ اِخْرَاجِ جَمْعِي کارگران می کنند؛ تا با قِطْعَه قِطْعَه کردنِ زَمِينِ کارخانه وَ فُرُوشِ آن، سودهای کَلانِ بیشتری به جیب بزنند. چه ساده، آنان به "نابودی" "سرمایه داری" [اَلْبَتَّه بَخْشِ صَنْعَتِي آن]، مَشغولِ اَنَدِ ؛ وَ طَبَعاً هَم بَايِدِ مَورِدِ تَشْوِيقِ وَ حَمَايَتِ مُتَّحِدِيْنِ خُودِ دَر مِیَانِ "چَپِ اِفْرَاطِي" وَ "اِنْقِلَابِي هَايِ دُو اَتَشَه"، قرار بگیرند.

طَرَحِ هَايِ گوناگونی که "اصلاح طلبان" حکومتی، در چُنینِ شَرَايِطِ وَ دَر مُقَابَلَه بَا هَم پَالگِي هَايِشان در جِنَاحِ ديگر، برای تَشْدِيدِ فِشَارِ بَر کارگران و خُشْنُودِ کردنِ سرمایه داران و به دَسْتِ آوردنِ دل آنها ارائه می دهند! نَظِيرِ تَلَاشِ برای اِيجَادِ تَغْيِيرَاتِ هَرچَه بيشترِ دَر "قانونِ کار" مَوْجُودِ وَ مُعَافِ کردنِ کارگاه های با ۵ کارگر و کمتر از شُمُولِ قانونِ کار وَ .. [؛ جُزِ اينکه رُوزِ پايانِ حَيَاتِ اين زَالُو صفتان را نَزْدِيكِ تر کند، بهره ی بهتری عايدِ آنان نخواهد کرد.

برای نَزْدِيكِ تر کردنِ اين رُوزِ، کارگران راهی جُزِ تَشْکُلِ وَ تَحْزَبِ ندارند. کاری که کارگران، خود بیش از ديگران به ضَرُورَتِ آن پَيِ برده وَ در راهِ تَحَقُّقِ آن، گام بَرْمِي دارند. در اين راه وَ برای یاری رساندن به کارگران ؛ بکوشيم.

*

دَر تَهْيَه يِ اَيْنِ كُزَارَشْ؛ از مقاله ی رَفِيقِ عَزِيْزَمِ "حُسَيْنِ بَهَادَرِي" در رابطه با جُنْبِشِ کارگری، سود بُرده اَم .

**

۱۲ اُردی بهشتِ ۱۳۸۲ - ۲ مه ۲۰۰۳
